

خردسالان

# دوست

سال دوم،

شماره ۷۳، پنجشنبه

۳۰ بهمن ۱۳۸۲

۱۲۰ تومان





۱۳



مونا وارد می شود (۱۴)

۱۷



تولد

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



همسایه

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های نوازش

۳



با من بیا

۴



جوجه‌ی من کو؟

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



قندان

۱۱



جدول

۱۲



بازی

• مدیر مسئول: مهدی ارکانی

• سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

• مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

• تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

• گرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی صدق‌آبی ۸۷۲۱۶۹۲

• لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

• توزیع: فرخ فیاض

• امور مشترکین: محمد رضا اصغری

• نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشرعروج

• تلفن: ۶۷۰ ۱۲۹۷ و ۶۷۰ ۶۸۲۲ - نمابر: ۶۷۱۲۲۱۱



پدر و مادر عزیز، مریب گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



## بامن بیا ...

دوست من سلام، من موش هستم.  
دم درازم را ببین! دست و پای ریزم را ببین!  
دو تا گوش دارم که با آن‌ها صدای پای گربه را از دور دور می‌شنوم.  
با همین دست و پای کوچولو مثل باد می‌دوم و فرار می‌کنم.  
من ده تا خواهر و برادر دارم که از صبح تا شب با هم بازی می‌کنیم و  
می‌خندیم. ما می‌خواستیم همه با هم به مجله بیاییم  
ولی مادرم گفت فقط یکی از ما می‌تواند بیاید.  
چون من از همه کوچکتر بودم، آمدم.  
آدمم تا با تو بازی کنم،  
شعر و قصه بخوانم و نقاشی بکشم.  
حالا با من بیا.







# جوجهی من کو؟

مصطفی رحماندوست

جوجه طلایی

جیک و جیک و جیک

دانه برمی چید

تیک و تیک و تیک

\*\*\*

دانه برمی داشت

از روی زمین

سرش را می برد

بالا و پایین

\*\*\*

جیک و جیکش را

گربه ای شنید

دنبال جوجه

دوید و دوید

\*\*\*

جوجه را که دید

از روی دیوار

پرید تو حیاط

مثل سنگ هار

\*\*\*

جوجه ناگهان

میویی شنید

رو به روی خود

گربه ای را دید

\*\*\*

وای خدای من

من چه کار کنم

جایی ندارم

تا فرار کنم

\*\*\*

نه سوراخی هست


نه جای فرار

نه زوری دارم

نه پای فرار

\*\*\*





جوجه می‌دوید  
گره می‌دوید  
گره به جوجه  
کاش نمی‌رسید  
\*\*\*

روی بند رخت  
چی بود آویزان  
جوراب و شلوار  
دامن مامان  
\*\*\*

رو به روی خود  
بند رختی دید  
فکری کرد و زود  
نقشه‌ای کشید  
\*\*\*





گر به هر چه گشت  
جوجه را ندید  
جیک و جیکش را  
حتی نشنید  
\*\*\*

گفت پس جوجه کو  
غذای من کو  
من گرسنه‌ام  
میو و میو

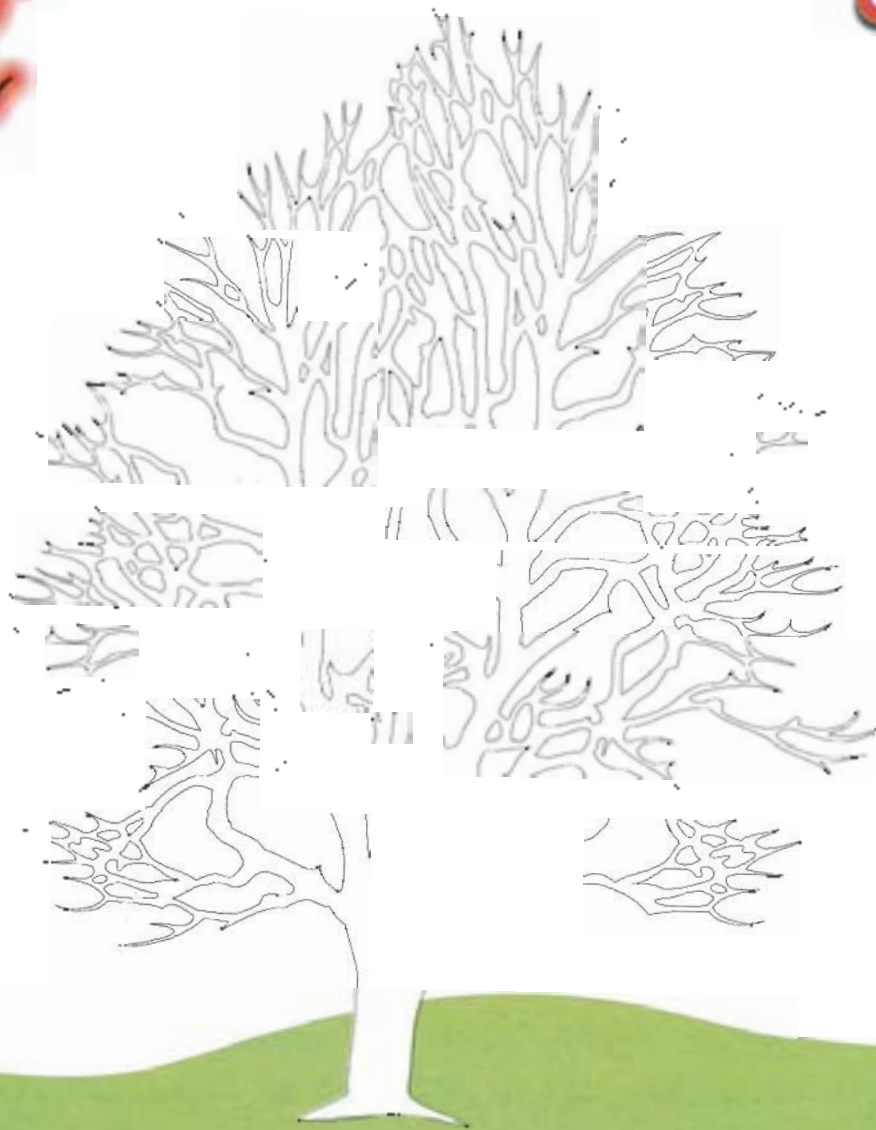
این جا را بگرد  
آن جا را ببین  
به پایین برو  
بالا و پایین  
\*\*\*

بی سر و صدا  
به دامن رسید  
پیش مرغ و گل  
گرفت و خوابید  
\*\*\*

رو دامن او  
مرغ و مرغابی  
جوجه بود و گل  
سیب و گلابی  
\*\*\*  
رفت رو بند رخت  
زود زود زود  
راستی که جوجه  
خیلی بلا بود  
\*\*\*

# نقاشی

مداد رنگی هایت را بردار و این درخت را پر از برگ و میوه کن.





# فرشته‌ها



یک روز من و پدربزرگ با هم رفته بودیم نان بخریم. نانوا دوست پدربزرگ بود. ما از کنار مردمی که برای خرید نان صف بسته بودند رد شدیم و جلو رفتیم. پدربزرگ با آقای نانوا سلام و احوال‌پرسی کرد. من خیلی خوشحال بودم که آقای نانوا دوست پدربزرگ است و ما مجبور نیستیم برای خرید نان توی صف بایستیم. اما پدربزرگ دست مرا گرفت و ما با هم به آخر صف رفتیم. پرسیدم: «چرا ما باید توی صف بایستیم؟ مگر آقای نانوا، دوست شما نیست؟» پدربزرگ خندید و گفت: «چرا، دوست من است.» بعد کمی فکر کرد و گفت: «بگذار خاطره‌ای را برایت تعریف کنم. در خانه‌ی امام، پیرمردی کار می‌کرد که هر روز برای خرید نان به نانوایی نزدیک خانه‌ی امام می‌رفت. نانوا او را می‌شناخت و چون می‌دانست برای خانه‌ی امام نان می‌خرد، بدون نوبت به او نان می‌داد. تا این که یک روز امام او را به اتاق خود صدا کردند و گفتند: وقتی برای خرید نان می‌روی، مانند بقیه‌ی مردم در صف بایست و وقتی نوبت به تو رسید نان بخر. تو باید به دیگران احترام بگذاری. وقتی کسی قبل از تو برای خرید نان آمده، حق اوست که زودتر از تو نان بخرد.» من منتظر بودم تا پدربزرگ بقیه‌ی حرفش را بزند، اما نوبت به ما رسیده بود و پدربزرگ باید پول نان‌ها را می‌داد. به پشت سرمان نگاه کردم. کسانی که دیرتر رسیده بودند، منتظر بودند تا نوبتشان برسد و مثل ما نان بخرند.







# قندان

محمد حسن حسینی

نی نی قشنگ است  
شیرین زبان است  
دلبنده بابا  
قند مامان است

گل می شود باز  
با خنده‌ی او  
نی نی چه ناز است  
خوبست و خوشبو

آن جا دهان است  
یا این که قندان ۱۰  
آن حبه قند است  
یا این که دندان ۱۰






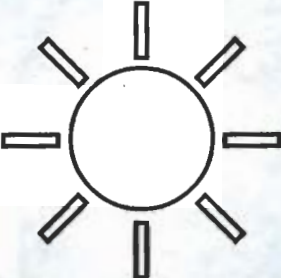







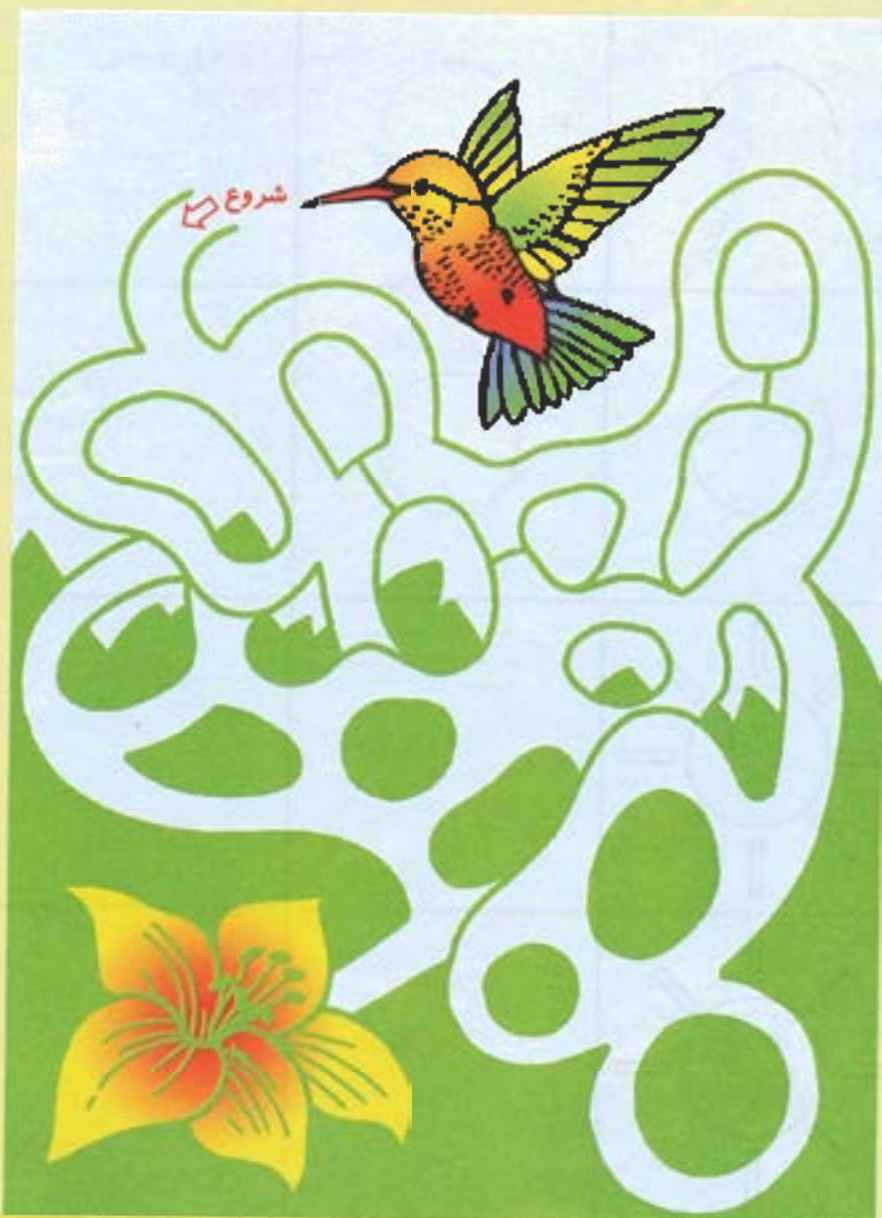
# جدول

جدول را کامل کن.

# بازی

مدادت را بردار و پرنده را به گل برسان.

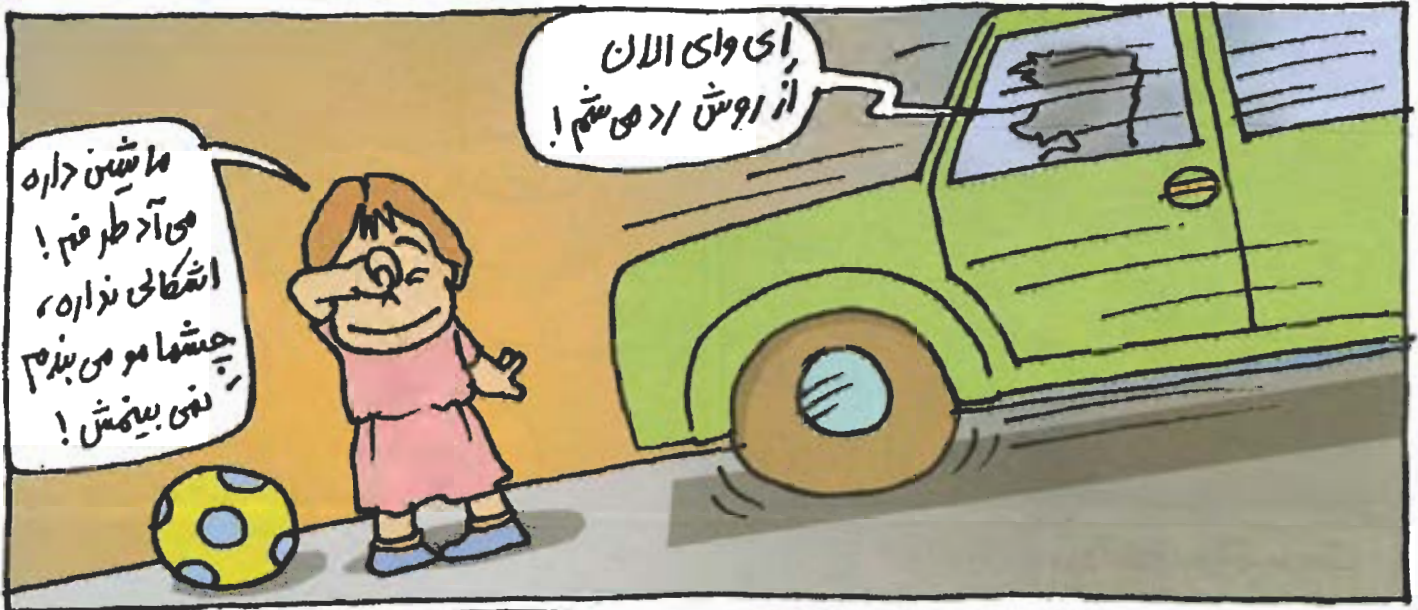






# هونا وارده می‌شود! (۴)

نوشته و طرح از:  
مانا نیکستانی



ای وای الان  
از اوش ادهم!

ماشین داره  
می آد طرفم!  
اشکالی نزاره،  
چشما مو من بندم  
نمی بینمش!



آی!

آه، هونا! ! ! ! ! ! ! ! ! !

دنگه از دست خسته شدیم! دختر کبر! این عوض  
تشکر نه؟ هنوز جای کتک اون راسته بر اخلاق قبلیه  
در دهنش!



من لعلون راسته قبلیه، رفتم ماست  
خریدم موقع برگشتن باز با خواهرت  
پریری جلوی ما شستم! ... مگه خیابون  
جای توپ بازیه بچه؟ ادب نفسش!





قیافه شو نگاه! هر هر هر هر هر!

خج  
> خنتر!

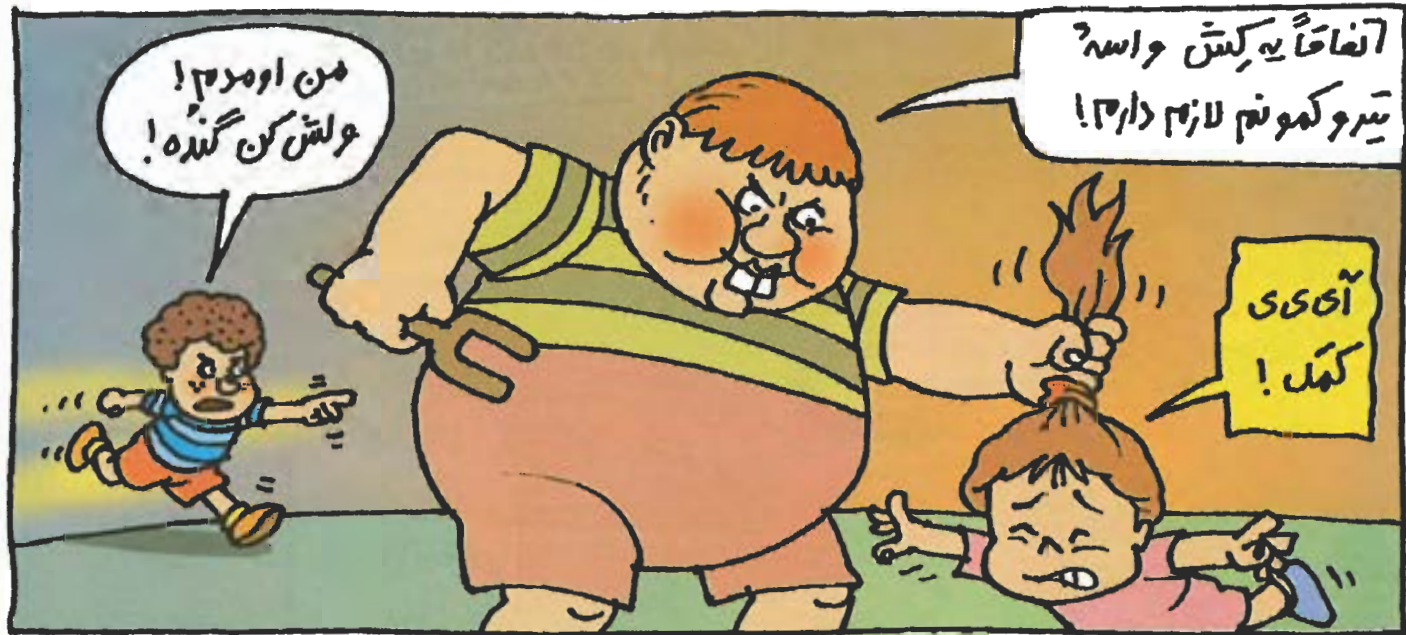
... آخه آردم  
برای خریدن  
ماست، ماستین  
بیرون می آره؟

با ستر می کویم  
تو شکلت، ستر که!

برو کیه جون! بی بی، چه کش ستر  
خوبی داری ها!

به من می گن: آرش تیل!  
ایجا من ریشم!  
یه صدای مرغ در بیار  
بزاره پری!

برو کنار و گرنه  
حساب تو رو هم می آیم



ادامه داستان را هفته بعد ببینید!





با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



موشی



خانم غازی



گاو خال خالی



ویزویزی


# تولد




خانم مرغی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

صبح خیلی زود  به سراغ  و  رفت و گفت: «باید یک فکری بکنیم. امروز روز



تولد هاپو است.»  با خوشحالی گفت: «چه خوب! بروم تولدش را تبریک بگویم.»

پرید جلوی  و گفت: «نه! نه! ما باید همه با هم برایش جشن بگیریم و تولدش را تبریک

بگوییم.»



گفت: «جشن بگیریم؟ چه طوری؟»  کمی فکر کرد و گفت: «من می‌توانم برایش یک

کیک تولد درست کنم.»



با خوشحالی گفت: «چه خوب! پس درست کن!»  سرش را پایین انداخت و گفت: «ولی 

برای درست کردن کیک، شیر و عسل و تخم مرغ و آرد لازم دارم.»


گفت: «شیر را من می دهم.»  گفت: «تخم مرغ را هم من می دهم.» 

روی سر  نشست و گفت: «عسل را هم من می دهم.» 

را دید گفت: «تو کی آمدی؟»  وقتی 

جواب داد: «من همین جا بودم، روی دم  . شما مرا ندیدید!» 

گفت: «عسل و شیر و تخم مرغ داریم، اما آرد از کجا بیاوریم؟» 

گفت: «این که کاری ندارد، سری به انبار می زنیم و کمی آرد برمی داریم.» 




گفت: «باید اجازه بگیریم.»  گفت: «از کی اجازه بگیریم؟» 

همین موقع  جواب داد: «از من!»  گفت: «جان! تو کی آمدی؟» 

گفت: «من همین جا بودم. پشت پای  شما مرا ندیدید! من توی لانه‌ام یک عالمه آرد 

دارم. بی خودی به انبار نروید. آرد کیک تولد هاپو را من می‌دهم.»

این طوری شد که  تخم‌مرغ آورد.  شیر آورد.  عسل آورد و  هم آرد

آورد و  شروع کرد به پختن کیک.

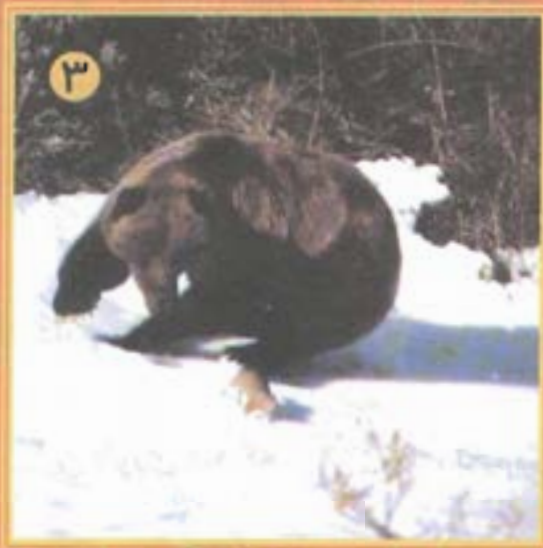
وقتی کیک آماده شد، آن را برای هاپو بردند و همه با هم تولدش را تبریک گفتند و کیک را خوردند.

کیک تولد هاپو یک هدیه بود از طرف  و  و  و  و !

# قصه‌ی حیوانات



۱) خرس کوچولو روی چمن‌های پر از برف بازی می‌کرد.

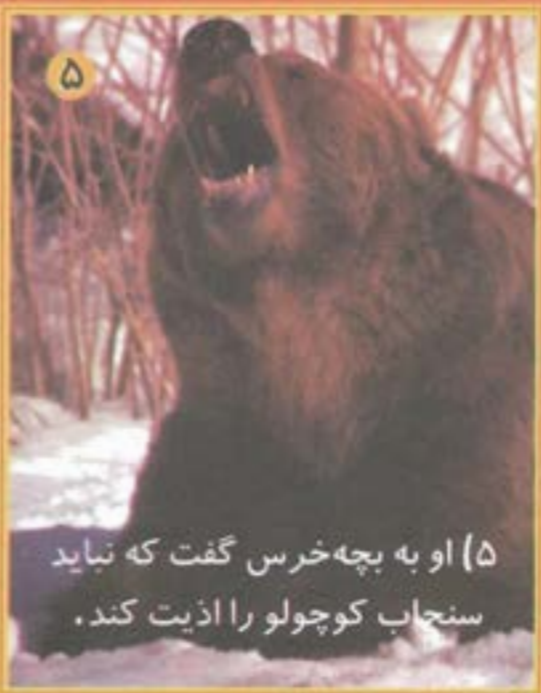


۳) ناگهان سنجاب کوچولویی از پشت بوته‌ها بیرون آمد و بچه خرس سعی کرد او را بگیرد.



۲) خرس مادر زیر آفتاب زمستانی نشسته بود و بچه خرس را تماشا می‌کرد.





۵) او به بچه خرس گفت که نباید  
سنجاب کوچولو را اذیت کند.



۴) خرس مادر صدای فریادهای  
سنجاب را شنید.



۷) سنجاب کوچولو خیالش راحت شد  
و روی برفها بازی کرد.



۶) وقتی خرس مادر و بچه خرس به طرف خانه شان رفتند...

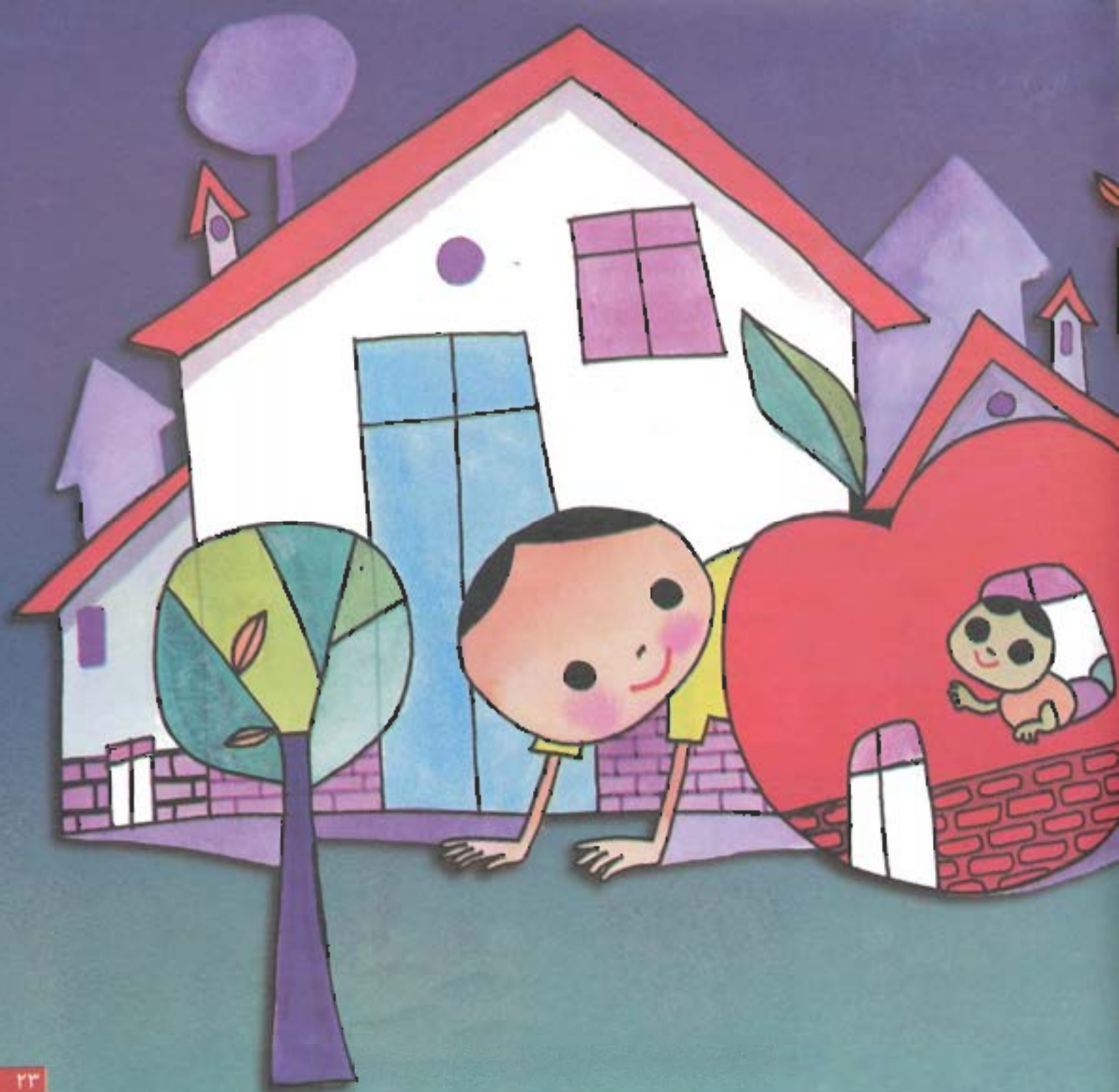


# همسایه

می خواستم سیب بخورم، اما یک کرم کوچولو گوشه‌ی سیب مرا خورده بود.  
گفتم: «چرا سیب مرا خوردی؟»

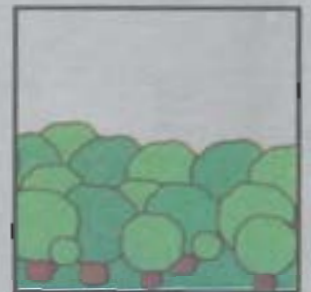
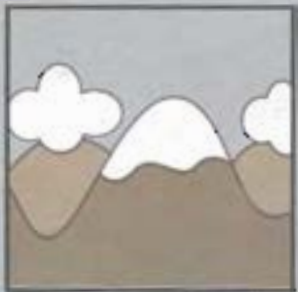
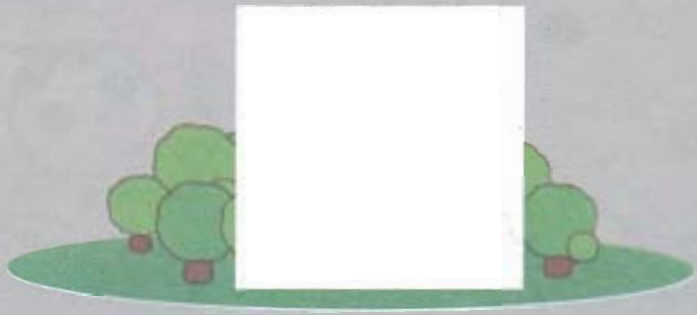
کرم گفت: «این سیب خانه‌ی من است! تو چرا می خواهی خانه‌ی مرا بخوری؟»  
سیب را به حیاط بردم و آن را کنار دیوار خانه گذاشتم.  
حالا من و کرم کوچولو با هم همسایه ایم!







شکل‌های پایین را قیچی کن.  
آن‌ها را سر جای خودشان بچسبان.







خردسالان

# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۲  
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۴۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.  
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،  
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضا -



نشانی فرستنده:



جای تصویر

نشر و  
توزیع

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) |  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





# ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

مامان و باباش به قربونش  
قربون ناز چشمونش  
خاله خاله‌هاش به قربونش  
قربون چارتا دندونش  
عمه عمه‌هاش به قربونش  
قربون چشم گریونش  
عمو عموهاش به قربونش  
فدای لبای خندونش  
دایی دایی‌هاش به قربونش  
فدای ابروی کمونش  
همه بچه‌مو خیلی می‌خوان  
همه برا دیدنش می‌آن



هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.



